

نسخه‌های شفا بخش عرفانی بر اوصاف نکوهیده‌ی اخلاقی
(با تکیه بر کیمیای سعادت و مثنوی)

دکتر کرم عبادی جوکندان^۱

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد لاهیجان

چکیده :

دل آدمی که حقیقت وجودی اوست، هرگاه با خُلق و خوی ناپسند چون جاه طلبی و ریاست جویی، عُجب، خودبینی، غرور، تکبر و ریا و... آلوده گردد، صفاتی خود را از دست داده و از مقصود اصلی خود که مشاهده‌ی جمال محبوب است باز می‌ماند. ضروری است که با نور دین و علم و ایمان و با عنایت و فضل و احسان الهی و با شراب عشق و محبت که در داروخانه‌ی عارفان و طبییان الهی محقق است، علاج و درمان یابد. این مقاله کوششی است به روش توصیفی دربیان علل پیدایش اوصاف نکوهیده‌ی اخلاقی، نسخه‌های شفابخش عرفانی و حصول ملکات فاضله‌ی انسانی، با تکیه بر کیمیای سعادت غرّآلی و مثنوی مولوی. نتایج حاصله تأثیر مثبت آن را به خوبی نشان می‌دهد.

کلیدواژه :

عرفان، اخلاق، خود پسندی، کیمیای سعادت، مثنوی.

1 . jkebadi@yahoo.com

تاریخ پذیرش : ۹۰/۱۰/۶

تاریخ وصول : ۹۰/۷/۱۲

فصل نامه‌ی علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی «ادب و عرفان»

مقدمه:

یکی از مسائل اساسی و بنیادی انسان، در عرصه‌ی زندگی که همواره مورد توجه و عنایت اهل معرفت و بهخصوص انبیا و اولیای الهی بوده، خوش خوبی است و لذا خدای تعالی پیامبران خود را برای این فرستاد که به ایشان بگویند چگونه گوهر دل را که حقیقت آدمی است در بوته‌ی ریاضت و مجاهدت قرار داده و اخلاق ذمیمه را که مایه‌ی اصلی کدورت و تیرگی اوست از دل بزدایند و به اخلاق حمیده و سجاپایی پسندیده زینت بخشند تا از صفات نقص، پاک و به صفات کمال آراسته شده و به طور کلی روی از دنیا بگرداند و به سعادت واقعی خود که معرفت حق تعالی و مشاهده‌ی جمال ربوبی است برسد. ولی چون دل آدمی به طور دائم در معرض امراض و آفت‌هایی بسیاری چون کبر، غرور، ریا، جاه طلبی و... قرار دارد که در صورت ابتلا سد راه کمال او بوده و او را از رسیدن به مقصد باز می‌دارند، بزرگان عالم اخلاق و عرفان کوشیده‌اند که چاره‌ی کار را بیابند و نسخه‌های شفابخشی برای معالجه و درمان آن‌ها تجویز نمایند. قرآن کریم و احادیث شریفه اهمیت موضوع را مورد تأکید فراوان قرار داده‌اند، چنانکه حق تعالی پیامبر خود حضرت رسول اکرم (ص) را به داشتن خلق نیکو ثنا فرمود. (قلم: 4) و خود آن حضرت نیز در فضایل اخلاق نیکو بسیار سخن گفته و آن را نشانه‌ی سعادت و نیک بختی انسان دانسته‌اند و در متون ادبی و اخلاقی و عرفانی ما انکاس وسیعی یافته است. ازان جمله است کیمیای سعادت که خلاصه‌ای از کتاب احیاء علوم الدین امام محمد غزالی است که به دنبال یک بحران روحی و فکری و به قصد دست یابی به معرفت یقینی و کشف حقیقت، به سیر و سلوک طولانی می‌پردازد و سرانجام مایه‌ی یقین را در مکافات صوفیه می‌یابد. وی در این کتاب به بیان آفتها و امراض قلبی می‌پردازد و البته راه علاج و درمان آنها را نیز به خوبی نشان می‌دهد؛ و همچنین مثنوی معنوی حضرت مولانا به عنوان بزرگترین حماسه‌ی روحانی بشریت. (مولوی، 1387: 38) و لذا با توجه به اهمیت موضوع، این مقاله بر آن است که با مراجعت به متون معتبر اخلاقی و عرفانی و با تکیه بر کیمیا و مثنوی، علل پیدایش خلق و خوی ناپسند و همچنین نسخه‌های شفابخشی راکه عرفان برای تطهیر قلوب، دفع آفات و شرور نفس، درمان اخلاق نکوهیده و حصول ملکات فاضله‌ی انسانی پیچیده است، مورد بررسی و تحقیق قرار بدهد.

فضیلت خُلق نیکو

«خُلق عبارت است از سیمای باطنی و هیأت راسخ انسانی که به موجب آن افعال نیک و بد اختیاری، بدون تکلف و تأمل از انسان صادر شود. این حالت بر اثر تعلیم و تربیت و تمرین و ممارست برای نفس پدید می‌آید و خصلت و حالت ثابتی می‌شود، بدان گونه که رفتارهای پسندیده و یا ناپسند، به طور طبیعی و بدون آنکه به فکر کردن و سنجیدن نیاز باشد از انسان سر می‌زند». (رهبر، 6:1377)

گروهی معتقدند چنان که صورت ظاهر را نتوان تغییر داد، اخلاق که صورت باطن است نیز قابل تغییر نمی‌باشد و این خطاست زیرا در این صورت، پند و اندرز و تأدیب و ریاضت و سفارش به نیکی همه باطل خواهد بود و این در حالی است که حضرت رسول اکرم «ص» فرمود: «**حَسِّنُوا أَخْلَاقَكُمْ**» خوی خوبی را نیکو کنید. چگونه می‌توان منکر تغییر اخلاق در آدمی شد در حالی که حیوانات وحشی را می‌توان با تربیت اهلی نمود و سرکش را فرمان بردار کرد و آن همه تغییر خوی هاست. (غزالی، 1352: 43) و لذا حضرت علی «ع» در نامه‌ای به امام حسن «ع»، با عنایت به صفاتی روحی و نیت سالم کودکان، به شتاب در پژوهش آنان تأکید می‌نماید (نهج البلاغه، 1372: 523).

خُلق و خوی نیکو داری فضایل بسیاری است، چنانکه از رسول اکرم «ص» سوال کردند که دین چیست؟ فرمود: خلق نیکو، و پرسیدند: فاضل‌ترین اعمال چیست؟ فرمود: خلق نیکو و نیز پرسیدند: بهترین چیزی که حق تعالی به بندمای بدهد چیست؟ فرمود: خلق نیکو. (غزالی، 1352: 428) و گفته‌اند: «هر بنایی را بنیادی است و بنیاد اسلام، خوش خویی است. خوی خوش صفت سید پیغمبران و فاضل‌ترین اعمال صدیقان و شمره‌ی مجاهده‌ی متقيان و ریاضت متعبدان و دری است گشاده به سوی نعیم جنان و جوار رحمان.» (غزالی، ربیع سوم، 1371: 112)

اقوال و افعال پسندیده و اخلاق حمیده، درهای بهشت‌اند. هر راحت و خوشی که به آدمی می‌رسد، از اقوال و افعال پسندیده و اخلاق حمیده می‌رسد. (نسفی، 1377: 320) و مولوی هیچ شایستگی و لیاقتی را در جهان بهتر از نیک خویی و اخلاق خوب ندیده است:

فصل نامه‌ی علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی «ادب و عرفان»

من ندیدم در جهان جست و جو
هیچ اهلیت به از خوی نکو
(زمانی، 1378/2/810)

نکوهش پر خوری و درمان آن

با کمی دقّت بی‌می‌بریم ریشه و سرچشممه‌ی تمام مفاسد اخلاقی، پرخوری است؛ زیرا معده، سرچشممه‌ی تمام شهوت‌هاست و برآوردن تقاضای آن بدون مال و ثروت وجه و مقام، میسر نمی‌شود. و اگر ثروت و مقام در وجود کسی جمع شوند، سایر آفت‌ها و اخلاق زشت را مانند تکبر و ریا و حسد و کینه و دشمنی و غیره، تولید می‌کنند.^(غزالی، 1380: 108) بزرگان عالم اخلاق و عرفان کوشیده‌اند در این رابطه راه حل‌هایی ارائه نمایند: امام محمد غزالی در کیمیای سعادت، کاهش تدریجی غذا را توصیه نموده تا به این وسیله کم خوردن آسان گردد و تبدیل به عادت شود. البته توجه به آفات سیری که دل را سخت و کور گرداند واندیشه را گند کرده و نور معرفت را می‌کشد و در مقابل فواید کم خوری و گرسنگی چون صفائ دل، رقت قلب، شفقت بر خلق، کم خوابی، ایثار و گذشت، درک لذت ذکر و مناجات، گشایش درهای حکمت و معرفت، فراخی روزی، تندرستی و رهایی از رنج بیماری و دارو، در حصول مقصود فوق تأثیرگذار می‌باشد.

شکی نیست که همه‌ی انبیا و اولیای الهی به گرسنگی اختیاری توصیه کرده و خود نیز بر آن مواظبت داشته‌اند. از این رو گفته‌اند: «الْجُوعُ طَعَامُ اللَّهِ وَ طَعَامُ الْأُولَيَاءِ» (کاشفی، 1375: 228) زیرا پرده‌ی غفلت به واسطه‌ی جوع اختیاری از دل برطرف شود. سرمایه‌ی اکثر ریاضت‌ها، گرسنگی و جوعی است که سالک به اختیار خود بدان پای بند می‌شود. صوفیه آن را موت‌ابیض (=مرگ سفید) خوانند؛ چه باطن را نورانی و تابناک می‌کند و قلب را سفید می‌گرداند. مولانا در مثنوی می‌فرماید: غذا و قوت روح ما عشق است. از این رو گرسنگی، غذای روح است و سبب می‌شود که درون انسان از گوهرهای گران قدر معرفت و یقین سرشار‌گشته و مانند فرشتگان گردد که غذای ایشان روحانی است و لذا گرسنگی، طعام یاران خاص خداست و در اختیار گدایان قرار نمی‌گیرد:

عشق باشد لوت و پوت جانها

پُر زِ گوهرهای اجلالی کنی

نسخه‌های شفا بخش عرفانی بر او صاف نکوهیده‌ی اخلاقی

بعد از آن‌ش، با ملک انباز کن	طفل جان از شیرِ شیطان باز کن
کی زبونِ همچو تو گیجِ گداست؟	جوع، رزقِ جانِ خاصانِ خداست
(مثنوی، ۳۰۴۳/۵-۲۸۳۹-۲۸۳۸)	
آن دلی که برتر از آسمان‌هast، دلی است که از آلودگی گل شهوat پاک و صاف شده	
و به کمال مطلوب رسیده است:	
پاک گشته آن، ز گل صافی شده	در فزونی آمده، وافی شده
ترک گل کرده، سوی بحر آمده	رسته از زندان گل، بحری شده
(همان، ۲۲۵۰-۲۲۴۹/۳)	

نکوهش پر حرفی و علاج آن

«زبان از عجایب صنع حق تعالی است که به صورت پاره‌ی گوشت است و به حقیقت هر چه اندر وجودست اندر زیر تصرف وی است. ولایت زبان اندر همه روان است همچون ولایت دل : چون وی اندر مقابله‌ی دل است که صورتها از دل همی‌گیرد و عبارت همی‌کند، همچنین صورتها نیز بدل می‌رسانند و از هر چه وی بگوید دل از آن صفتی می‌گیرد. مثلاً چون زبان تضرع و زاری کند، دل از وی صفت رقت و سوز و اندوه گرفتن گیرد و چون الفاظ طرب و صفت نیکوان کردن گیرد، در دل حرکات نشاط و شادی پدید آمدن گیرد و همچنین از هر کلمه‌ای که بر وی برود صفتی بر وفق آن در دل پیدا آید : تا چون سخنهای رشت گوید دل تاریک شود و چون سخن حق گوید دل به روشن شدن ایستاد و برای این رسول (ص) فرمود : ایمان مستقیم و راست نشود تا دل راست نباشد و دل راست نباشد تا زبان راست نباشد». (غزالی، ۱۳۵۲: ۴۷۱-۴۷۲)

وقتی که زبان، به کلام نیک پردازد، خرمنی از حسنات پدید می‌آورد و چون به کثری تکلم کند، خرمن حسنات را به کام نیستی و آتش فرستد :

ای زبان هم آتشی هم خرمنی	چند این آتش درین خرمن زنی ؟
ای زبان، هم گنج بی پایان تویی	(مثنوی، ۱۷۰۰/۱ و ۱۷۰۲)

فصل نامه‌ی علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی «ادب و عرفان»

چون آفت زبان بسیار است و از جمله، سخنان بیهوده و غیرضرور، دروغ گویی، فحش و لعنت کردن، استهزا و خنده‌یدن بر کسی، سخن‌چینی و دورویی، غیبت و... و خود را از آن نگاه داشتن نیز دشوار است، هیچ تدبیری نیکوتراز خاموشی نیست. حق تعالی بیان فرموده است: «*لَا حَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّنْ نَجْوِيهِمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ اصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ*» (نساء: 114) «در سخن خیر نیست مگر فرمودن به صدقه و فرمودن به خیر و صلح دادن میان مردمان» و حضرت رسول اکرم (ص) فرمود: «هر که به حق تعالی و به قیامت ایمان دارد، گو جز نیکوبی مگو یا خاموش باش.» (غزالی، 472-473:1352) و از این جهت است که «اهل طریقت سخن جز به ضرورت نگفته‌ند؛ یعنی، در ابتدا و انتهای سخن خود نگاه کردند اگر جمله حق را بود بگفتند و آلا خاموش بودند.» (هجویری، 1371:463)

بر اثر خاموشی و سکوت، جوهر روح آدمی، بسیار رشد می کند. سخن را در سینه حفظ کردن، خود ریاضتی است سازنده و تقویت کننده‌ی روح و عقل. لذا عارف حقیقی با آنکه رازها در دل دارد، خاموش وساقت است:

لب خاموش و دل پر از آوازها	بر لبس قفل است و در دل رازها
رازها دانسته و پوشیده اند	عارفان که جام حق نوشیده اند
مهر کردن و دهانش دوختند	هر که را اسرار کار آموختند
(مثنوی، ۵/ ۲۲۳۸ تا ۲۲۴۰)	

نکوهش خشم و درمان آن

خشم و غصب، اساس کینه و حسد است و فساد و هلاکت آدمی را به دنبال خود دارد ولی در عین حال، وجود این نیرو در انسان ضرور است تا در موقع لزوم از آن استفاده نماید. مهم آن است که در اختیار عقل و شرع باشد، نه در اختیار انسان. به همین دلیل، در قرآن کریم، فروخوردن خشم، یکی از صفات خوب پرهیز کاران شمرده شده است. (آل عمران: 134) و پیامبر اسلام (ص) فرموده است: هیچ جرעה‌ای نزد خداوند محبوب تر از جرעה‌ی خشم نیست که با فروخوردن این جرעה، دل بنده سرشار از ایمان می‌گردد. باید توجه داشت که: «اولاً، غصب و خشم، با تربیت و ریاضت، تحت فرمان انسان در می‌آید، اما تا بشریت باقی است، این اوصاف هم باقی‌اند. ثانیاً، صفت حلم و برdbاری، بهتر از فروخوردن خشم است؛ چرا

نسخه‌های شفا بخش عرفانی بر اوصاف نکوهیده‌ی اخلاقی

که حلم از خشم جلوگیری می‌کند و نوبت به فروخوردن خشم نمی‌رسد؛ و این حلم با تربیت قوّه‌ی خشم پدید می‌آید. (یشربی، 77:1383)

در مثنوی هم حلم از صفات پسندیده شمرده شده و به تعبیر مولوی، شمشیر حلم و گذشت، از تیغ آهنین نیز تیزتر است؛ بلکه از صد لشکر هم بیشتر پیروزی به بار می‌آورد :
تیغ حلم از تیغ آهن تیزتر بل ز صد لشکر ظفر انگیزتر
(مثنوی، 1/ 3989)

غزالی در کیمیای سعادت غُجب، مزاح، ملامت کردن و عیب کردن، حرص بر زیادی مال و جاه را از جمله علل واسباب خشم بر شمرده است. (غزالی، 508-509:1352) وی درمان خشم را در این می‌داند که در فضیلت و ثواب فرو خوردن خشم اندیشه کند و با فرو خوردن خشم، سیرت انبیاء (ع) را در پیش گیرد و خشنودی خدای تعالی جوید. و سنت است که اگر ایستاده باشد، بنشیند و اگر نشسته باشد پهلو بر زمین نهد و به زمین نزدیک شود که از آن آفریده شده است و اگر بدین ساکن و آرام نشود با آب سرد وضو و طهارت کند که خشم از آتش است و آتش را فرو ننشاند جز آب.

کینه فرزند خشم است و ازان آفت‌های بسیاری پدید می‌آید از جمله حسد، شماتت، سرزنش، حقیر شمردن دیگران، فحش، دروغ، افسای اسرار دیگران، قطع صله‌ی رحم و مصاحب و کوتاهی در ادای حق. برای درمان کینه باید به آفت‌هایی توجه نمود که در دین و ایمان نقصان ایجاد می‌کنند، چنانکه رسول اکرم (ص) فرمود : «المؤمنُ لِيَسْ بِحَقْوَدٍ» یعنی مومن کینه‌ای نباشد و لذا کاری نکند که در آن معصیتی باشد و نیز خود را از احسان و نیکوکاری و پاداش بزرگی که برای صاحبان عفو و گذشت در نظر گرفته شده است محروم نسازد، بلکه سعی کند در برابر بدی، نیکی بکند که این درجه‌ی صدیقان است. (همان، 512: 513-519)

در انجیل از حضرت عیسی (ع) نقل شده که فرمود : «... عفو کنید تا آمرزیده شوید ».
(جان ناس، 1375: 601)

از دیدگاه مولانا هم، عفو و گذشت از زمینه‌های نزول رحمت الهی است و در مثنوی می‌فرماید : پس تو از لغزش دیگران درگذر تا به پاداش آن مشمول عفو شوی؛ زیرا تقدیر الهی در خصوص پاداش و مكافات بسیار دقیق عمل می‌کند :

فصل نامه‌ی علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی «ادب و عرفان»

عفو کن تا عفو یابی در جزا می شکافد مو قدر اندر سزا
(مثنوی، 3552 / 5)

نکوهش حسد و درمان آن

حسد نیز از جمله مهلكات است و از کینه بر می خizد و در نکوهش آن بسیار گفته‌اند، چنانچه در حدیث شریف وارد شده : «الحسد يأ كل الحسنات كما تأكـل النـار الخطـب» «حسد نیکی‌ها را نیست گرداند چنانکه آتش هیزم را». (غزالی، 1352:512)

حقیقت حسد آن است که انسان از نعمت دیگران ناراحت بشود وزوال آن را بخواهد ولی در آرزوی نعمت کسی بودن بدون اینکه از آن کراحت داشته باشد، امری محمود و پسندیده است و در اصطلاح «غبطه» نامیده می‌شود. (همان: 517) مولانا معتقد است هر کس بخواهد از غم و اندوه کمال دیگران، نجات یابد باید خود طریق کمال در پیش گیرد و آن را کسب نماید: هین کمالی دست آور تا تو هم از کمال دیگران نفتی به غم (مثنوی، 4 / 2680)

علاج حسد در این است که شخص بداند حسد برای او در دنیا و آخرت زیان دارد، از این جهت که در این دنیا همیشه ناراحت است به لحاظ اینکه خواه ناخواه در اطراف او افراد موقّقی وجود خواهند داشت و در آخرت نیز سخت در عذاب خواهد بود. پس، باید سعی کند اسباب حسد را از خود دور کند و با تواضع و ثنا و مدح و اظهار شادی به نعمت، دل صاحب نعمت را به دست آورد، تا او هم در مقابل به او نیکی بکند و دل او خوش گردد. (غزالی، 1352:520-519)

در مثنوی هم حسد صفتی است سخت نا پسند و سالک در عقبات صعب سلوک به عقبه‌ی سخت تر و پر مشقت تر از این بر نخواهد خورد، صفتی است شیطانی و صفات شیطانی وقتی سالک را رها می‌کنند که دارای باطنی رحمانی شود و رسیدن بدان مقام بسیار دشوار است و علاج آن مجاهدات دائم و یا هم نشینی و مصاحبت با مردان کامل است. (گوهرین، 1376، ج 4: 260) انسان با پرهیز از حسد و دل سپردن به ارشاد «مردان حق» است که عظمت معنوی وجودشان را در حد خود دریافت می‌دارد و به خدا نزدیک می‌شود: خاک شو مردان حق را زیر پا خاک بر سر کن حسد را همچو ما (عباسی، 1374:376)

نکوهش آمل و درمان آن

آمل، در لغت به معنی امید داشتن و آرزو و شهوت و خواهش است. طول آمل و آرزو را دو سبب است: اول حبّ دنیا، که چون کسی به شهوت و علائق آن انس گرفت و به آرزوهای باطل دل خوش کرد، همیشه می‌خواهد که دنیا به مراد او گردد و این همان تصور باقی دنیاست که باعث جمع مال و سایر اسباب دنیوی گردد و به تدریج به مرحله‌ای می‌رسد که به کلی او را از فکر باز دارد و توبه را از امروز به فردا و از جوانی به کبیر سن و از کبیر سن به پیری اندازد و در پیری چندان مشغول این گونه امور باشد و امروز و فردا کند تا بانگ در سرای افتاد که خواجه نماند. علاج حبّ دنیا، ایمان به خدا و روز قیامت و ایقان و ثواب و عقاب و توجه به حقارت دنیا و نفاست آخرت است که سبب دوری از امور دنیوی گردد. (گوهرین، 1376، ج 63: 2)

حافظاً تركِ جهان گفتن طريقِ خوش دلي است
تا نپندارى که احوالِ جهانداران خوش است
(حافظ، 1371: 62)

در کشف الاسرار مبیدی نقل شده: «مؤمن که به رستاخیز ایمان دارد و به دیدار خدای و نعیم جاودانه امید دارد، آمل در پیش نگیرد.» (مبیدی، 1371، ج 1: 287)

علت دوم طول آمل و آرزو، جهل و ندانی آدمی است؛ چه انسان در عهد شباب در مرگ نیندیشد و از این نکته غفلت دارد که مرگ جوانی و پیری نداند و این جهل و غفلت باعث طول آمل و آرزو گردد؛ و علاج آن در حضور قلب و فکر صافی و روشن و استماع حِکم و مواضع و اندرز از قلوب طاهره است. (گوهرین، 1376، ج 62: 2)

در مثنوی مولانا نیز در نکوهش غفلت و ندانی، سخن بسیار رفته است، چنانکه در دفتر دوم آمده: نه از جان مردمان غافل، چشمها ای از ایمان و عرفان جوشیده و نمایان می‌گردد و نه جسم و کالبدشان، سیز و خرم می‌گردد؛ یعنی، اعضاء و جوارح بدنشان به عمل خیر مبادرت نمی‌کنند. نه از او بانک شوکی بر می‌آید و نه صفا و زلالی جرعه‌ی ساقی حقیقت در او یافت می‌شود:

فصل نامه‌ی علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی «ادب و عرفان»

نه زجان یک چشم‌ه جوشان می شود
نه بدن از سبز پوشان می شود
نه صدای بانگ مشتاقی درو
نه صفای جرעהی ساقی درو
(مشنوی 1335/2)

از نظر مولانا، آمل و آرزو اگر در حد مقتضای طبیعت باشد بی‌ضرر است اما اگر از حد بگذرد و به آرزوهای دلار و تصویرات و شهوت و خواهش‌های بی‌حد و حصر رسد، علت همه‌ی بدینختی‌ها و گرفتاری‌ها و سر انجام سبب هلاکت بشر می‌گردد. اساس غم و غصه‌ها و اندوه و ناراحتی‌های اکثر مردم را باید در همین طول آرزوها جستجو کرد و بیشتر مفاسد فردی و اجتماعی از همین جا سر چشم‌ه می‌گیرد:

آرزو می خواه لیک اندازه خواه
بر نتابد کوه را یک برگ کاه
آفتایی کز وی این عالم فروخت
(همان، 141/1)

او معتقد است که راه حصول بینایی و روشنی چشم و دل آدمی در قناعت و ترک حرص و طمع است:

هر کرا باشد طمع، الکن شود؟
با طمع کی چشم و دل روشن شود؟
صد حکایت بشنود مدهوش حرص
در نیابد نکته ای در گوشی حرص
(همان، 584-579/2)

بنابراین، راز مهم گران قدری انسان، در قناعت است، برای مثال، تا صدف، قانع نباشد و از قطرات باران به چند قطره اکتفا نکند هرگز درونش پر از مروارید نمی‌گردد.
کوزه‌ی چشم حریصان، پر نشد
تا صدف قانع نشد، پر نشد
(همان، 21/1)

قناعت، خرسندی و در اصطلاح عارفان، رضا دادن به قسمت است. (سجادی، 1370: 646) و گفته‌اند: «قناعت آرام دل بود به وقت نایافت آنچه دوست داری (قشیری، 1374: 241) ذوالنون مصری می‌گوید: هر کس قانع شود، از مردم روزگارش آسوده گردد و بر نزدیکانش برتری یابد. (کاشانی، 1382: 476) و هم چنین او در وصیت به یکی از برادران گفته است: «گنجی سرشار تر از قناعت نیست». (سراج، 1382: 300)

نسخه‌های شفا بخش عرفانی بر اوصاف نکوهیده‌ی اخلاقی

درمان حرص وطعم دارویی است که صفت قناعت با آن به دست می‌آید. این دارو معجونی است از تلخی صبر، شیرینی علم و دشواری عمل و مجموع آن پنج کار است. نمیانه روی در معیشت، اطمینان به وعده‌الهی که روزی مقدار به او می‌رسد، شناخت عزت قناعت و خواری حرص وطعم، اقتدا به انبیا و اولیای الهی، اندیشه در آفتهای مال از بیم دزدی و غارت و سلب آمش و آسایش. (غزالی، 1352: 542-544)

البته مولانا در مواردی حرص رامورد ستایش و تمجید بسیار قرار داده است، چنانچه از زبان دقوقی (عارف وارسته)، حرص و آزمندی در طریق عشق الهی را مایه‌ی مبارات و سر افزایی می‌داند و لذا حرص و علاقه‌ی مردان خدا در جهت کمال یابی و عشق است واز جوان مردی ناشی می‌شود، اما حرص و علاقه‌ی فرومایگان متمایل به امور پست دنیوی و مایه‌ی ننگ و پژمردگی است:

حرص اندر عشقِ تو فخر است و جاه	حرصِ اندر غیرِ تو ننگ و تباہ
در مُخَنَّث حرص، سویِ پس رود	حرصِ مردان از رهِ پیشی بُود
وآن دگر حرص افتضاح و سردی است	آن یکی حرص از کمالِ مردی است
(مثنوی، 3/ 1955 و 1958 و 1957)	

نکوهش بُخل و درمان آن

بُخل آفتی عظیم است در راه دین و خُلقی نکوهیده و خصلتی ناپسندیده و تا، بندۀ بدان گرفتار باشد از رستگاری دور است و «بخیل را سر کیسه بسته باشد و دست وی از عطا دادن بسته و درهای بهشت بسته بر وی و در مقابل سخی را سر کیسه گشاده باشد و دستهای وی گشاده و در بهشت گشاده بروی.» (عطار، 1372: 771)

سبب بُخل، دوستی مال است و علاج آن به علم و عمل است: علم به شناختن آفت بُخل و فایده‌ی جود باز گردد و عمل به بخشیدن بر سبیل تکلف تا آنگاه که طبع گردد و بخشیدن به آسانی صورت گیرد. (غزالی: 554 - 552)

حساست خصلت بُخل نهاد است	دوایش بذل و احسان و جواد است
(ذیحی، 1382: 105)	

سخا خُلقی از اخلاق الهی و ایثار، عالی‌ترین درجه‌ی سخا است. در مثنوی ایثار از لوازم سلوک است و سالک را در این مقام اجر و مزدهای بی‌حد و حصر است. اعم از این که این

فصل نامه‌ی علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی «ادب و عرفان»

ایثار، در مال و منال دنیوی باشد و یا در تصفیه‌ی نفس و تزکیه‌ی باطن که با مجاهدات و ریاضات فراوان همراه است. اگر ایثار از سر صدق و صفا و محض رضای حق باشد، در هر دو صورت سالک را از آن بهره‌هاست. ایثار در راه نفس، نتیجه اش صفا و زدودگی باطن و نجات از دوزخ نفسانی و رسیدن به بهشت معرفت است و ایثار در مال و منال و جاه و مقام و نظایر آن را نیز اجر و مزد بی حد دنیایی و اخروی است که نتیجه‌اش وارهیدن از دنیای عاریه و رسیدن به مقام صدیقان است :

صد علامت هست نیکو کار را	صد نشان باشد درون ایثار را
در درون صد زندگی آید خلف	مال در ایثار اگر گردد تلف
ساکن گلزار عین جاریه	وارهیده از جهان عاریه
جمله سر سبزند و شاد و تازه رو	مَقْعُدِ صدقی که صدیقان درو

(مثنوی، ۱۷۵۸-۱۷۶۹/۴)

نکوهش جاه طلبی و درمان آن

جاه طلبی و ریاست جویی مهم‌ترین و سخت‌ترین سد و مانع و محکم‌ترین بندی است در طریقت که مردان خدا با آن روپرتو می‌شوند. سرچشممه‌ی این مرض نفسانی، خودبینی و عجب است که در آخر کار به ریاست طلبی و دعوت و شیخی و سرانجام دم از الوهیت زدن می‌انجامد. حبّ جاه در مقابل سایر امراض نفسانی اژدهایی است که نتیجه‌اش هلاکت سالک است و به حق آنان که دم از پیشوایی و سروری می‌زنند جز اسیران بیچاره‌ای بیش نیستند که در دام و بند دم و افسون دیگران گرفتارند و بر سالک است که با ریاضتها و مجاهدت‌ها و راهنمایی‌های مرشدان، خود را از این ریاست‌های آزادی نما برهاند.

علم و مال و منصب و جاه و قرآن	فتنه آمد در کف بد گوهه‌ران
مال و منصب تا کسی کارد به دست	طالب رسوای خویش او شدست

(همان، ۱۴۳۸/۴)

از دیدگاه مولانا تا سالک گرفتار خودنمایی است و ترک من و ما نگفته است دچار این حبّ جاه و عوارض آن است. چاره رهایی از این بند که جز به هدر رفتن عمر عزیز و از دست دادن کمال انسانی نتیجه‌ای ندارد، فرار از اشتهر و ترک آن و پناه بردن به الطاف بی‌پایان حق است. پس برای نجات از این حالت بنیان سوز باید از مدح و ستایش خلق

نسخه‌های شفا بخش عرفانی بر اوصاف نکوهیده‌ی اخلاقی

گریخت و به حق و الطاف او پناه برد و بر جفاهای خلق و بدگویی آن خوی گرفت؛ چه جفای خلق و صبرکردن بر آن خود مانع بزرگ پیدا شدن حبّ جاه و برتری جویی است: در پناه لطف حق باید گریخت کو هزاران لطف بر ارواح ریخت
(همان، 1/1848)

خواجه عبدالله انصاری گوید: «دانی که زندگانی خوش کدام است؟ زندگانی آن کس که همیشه بی‌نام است و از حق بر دل وی پیام است و بر زبان و دل او، ذکر دوست مدام است.» (انصاری، 1368: 275)

نظر به آفتهای مدح، بزرگان عارف و صوفی، از ستایش و مدح و آفرین دوری می‌گزینند. مولوی همواره آن را در نظر داشته و روی به یاران عزیز کرده فرمود: چندانکه ما را شهرت بیشتر شد و مردم به زیارت ما می‌آیند و رغبت می‌نمایند، ازان روز باز از آفت نیاسودهایم؛ زهی راست فرمود حضرت مصطفای ما که: «شهرت آفت است و راحت در گمنامی است.» (افلاکی، مناقب: 226 به نقل از حلبي، 1376: 72)

غزالی در کتاب کیمیای سعادت علاج جاه طلبی را اندیشه در آفت جاه و مقام می‌داند «که باید در جهت حصول آن تحمل رنج و زحمت و نیز عداوت و حسادت خلق را بکند. خاصه اینکه جاه زودگذر است و همچون موج دریاست که دوام ندارد و کسی که دارای بصیرت تمام باشد می‌داند که اگر مملکت روی زمین به وی دهند چون با مرگ باطل شود ارزش شادی را ندارد که هر که دل اندر جاه بست، دوستی حق تعالی از وی برفت و آن عذابی بزرگ است.» (غزالی، 1352: 565)

نکوهش خود خواهی و درمان آن

فرعون صفت خویش ستودن خوش نیست
نابود شوای دوست که بودن خوش نیست
چون هستی و کبریاء خدا دارد و بس
چیزی که نداریش نمودن خوش نیست
(بن عربی، بی‌تا : 287)

خودخواهی و خودبینی در طریقت و سلوک، مذموم‌ترین صفتی است که سالک باید پیوسته با آن در جدال باشد و همه‌ی کوشش او باید صرف رهایی از آن گردد؛ زیرا که غرض از همه‌ی مجاهدت‌ها و ریاضتها و چله‌نشینی‌ها و خلوت گزینه‌ها این است که از خودی خود برهد و به مرتبه فنا و نیستی و محو در آثار حق رسد و برای وصول به این

فصل نامه‌ی علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی «ادب و عرفان»

مقام، ریاضت و مجاهدت و تزکیه‌ی نفس کافی نیست و باید این همه با عنایت حق و توجه خاص او و الطاف الهی همراه باشد. (گوهرین، 1376، ج 2: 78)

به عقیده‌ی مولوی در مثنوی، کبر و خود بزرگ بینی صفتی مذموم و در حقیقت دشمنی با حق عزوجل است که کبریا و عظمت شایسته‌ی اوست و بس‌غور و تکبر زهری است که شخصیت آدمی را تباہ می‌سازد. تکبر و خود بینی و منم منم کردن مانند نرdbانی است که مردم بالای آن می‌روند و هر که بالای این نرdbان رود، سرانجام سقوط خواهد کرد. هر کس که از پله‌های نرdbان تکبر و خود بینی بالاتر برود، مسلماً احمق تر است؛ زیرا به هنگام افتادن استخوانهاش بدتر خواهد شکست:

از می پُر زَهْر شد آن گیج، مست
این تکبر، زهر قاتل دان که هست

عاقبت این نرdbان افتادنی است
نرdbان خلق، این ما و منی است

(2764 و 2763/4) کاستخوان او بتر خواهد شکست
هر که بالاتر رود، ابله ترست

همه‌ی نیکویی‌ها، در خانه‌ای است و کلید آن تواضع و فروتنی و همه‌ی بدی‌ها در خانه‌ای است و کلید آن ما و منی:

آن خانه را کلید به غیر از فروتنی
جمع است خیرها در خانه ای و نیست
و آن را کلید نیست به جز مایی و منی
شرها بدین قیاس به یک خانه است جمع
(جامی، 1377: 709)

«در اینجا باید به تفاوت خود بینی و خودپسندی توجه داشته باشیم. خود بینی (غجب) ریشه و زمینه‌ی خودبزرگ بینی است؛ اگرچه خودبینی بیشتر جنبه‌ی درونی و روانی دارد. خودبزرگ بینی (کبر) بیشتر جنبه‌ی برونی و مقایسه‌ای دارد. خودبینی، خود را کامل و پسندیده می‌داند؛ در صورتی که خود بزرگ بین خود را از دیگران برتر می‌نهد. درمان خودبینی باریاضت و تمرین و تربیت امکان دارد. در حقیقت، علت گجب و خودبینی، نادانی سالک است و درمان آن نیز در آگاهی و معرفت او به این نکته است که بنده هر فضیلتی دارد از توفیق حق است و عوامل دنیایی و ظاهری نیز همه در معرض زوال اند و هیچ در کمال حقیقی انسان نقش ندارند.» (یشربی، 1383: 83)

نسخه‌های شفا بخش عرفانی بر اوصاف نکوهیده‌ی اخلاقی

تکبّر و خود بینی ناشی از گرایش به ظواهر دنیوی است. مقام و مال نیز به همین سبب با اهل تکبّر دوستی و سازگاری دارد:

این تکبّر از نتیجه‌ی پوست است جان و مال آن کبر از آن دوست است
(مثنوی، 1940/5)

امام محمد غزالی عواملی چون علم عالمان، زهد زاهدان و عبادت عابدان، اصل و نسب، توانگری به مال و نعمت را از اسباب کبر برشمرده است و برای درمان آن معجونی از علم و عمل را توصیه می‌نماید: علمی آن است که حق تعالی را بشناسد تا بداند که کبر و عظمت جز او را شایسته نیست و خود را بشناسد که از وی حقیرتر و ذلیل ترنیست و عملی آن است که راه متواضعان در پیش گیرد در همه‌ی احوال و افعال. (غزالی، 1352:605)

مولانا رهشدن از وجود فانی و رسیدن به بقای الهی را راه گشای انسان از بلای کبر و غرور می‌داند:

چون نمردی و نگشتی زنده رُو یاغی باشی به شرکت مُلک چُو
چون بدو زنده شدی، آن خود وی است وحدتِ محض است آن، شرکت کی است؟
(مثنوی، 2766 - 2767 / 4)

نکوهش ریاکاری و درمان آن

ریا مشتق است از رؤیت و آن دیدن است و حقیقت ریا آن است که خود را به پارسایی به مردمان نمایان سازد، یا خویشن را در نزد خلق آراسته کند تا به او احترام کنند و تعظیم کنند و به چشم نیکو به او بنگرند و این جهت چیزی را که دلیل پارسایی و بزرگی در دین است به مردم عرضه می‌کند مانند اینکه روی زرد کند تا پندارند که شب نخوابیده است و روی گرفته دارد و موی شانه نکند تا پندارند که مستغرق در دین است و از خود خبر ندارد. و یا لب می‌جنband تا پندارند که ذکر می‌گوید و یا اگر کسی از دور بباید نماز را نیکوتر خواند و رکوع و سجود را دراز کند و صدقه در پیش مردمان دهد. (غزالی، 1352: 574 - 576)

ریا از اوصافی است که بسیار مورد مذمّت و نکوهش قرار گرفته است تا آنجا که در نهج البلاغه‌ی مولای متقيان ریا کاری و تظاهر، هر چند اندک باشد، شرک به شمار می‌رود. «يسير الرياء شرك». (نهج البلاغه، 1379 : 145)

فصل نامه‌ی علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی «ادب و عرفان»

ریا باطل کننده عبادات و سبب خشم خدای تعالی و از گناهان کبیره است و علاج آن است که انسان مضرات ریا را بشناسد و در دل خود آخرت و نعمت جاوید و منزلهای رفیع آن را حاضر گرداند و آنچه را که به خلق تعلق دارد، حقیر شمرد، تا از خواری ریا، نجات یافته و در پرتو تابش انوار الهی والطاف مکاشفات ربانی که از اخلاص او در دل، پدید آید، با خدای انس گیرد. (غزالی، ۱۳۷۱، ربیع سوم: ۶۵۱ - ۶۴۷)

مولانا ریا و سالوس را چه در قالب کلام و چه در پوشش عمل محکوم می‌کند و آن را منحرف کننده‌ی انسان از راه حق و بازشناسی حقیقت می‌داند:

آب و روغن هیچ نفروزد فروغ
دل نیارامد به گفتار دروغ
(به نقل از یوسفی فر، ۱۳۸۰: ۶۰)

وی چاره‌ی کار را در اخلاص و صفائی قلب و ناله و زاری در پیشگاه حق و دوری از ریاست طلبی دانسته است؛ زیرا رحمت الهی به سوی ناله و تصرع بنده می‌رود :

زور را بگزار و زاری را بگیر رحم سوی زاری آبدای فقیر
(مثنوی، ۵/۴۷۴)

حافظ شیرازی با هیچ آفت از آفات دین و اخلاق به اندازه‌ی ریا درنیفتاده است. در دیوان حافظ نفاق و زرق و سالوس و تزویر و جلوه فروشی همه متراffد با ریا است و لذا طریق عشق و رندی را اختیار نموده است:

نفاق و زرق نبخشد صفائی دل حافظ
طريق رندی و عشق اختيار خواهم كرد
من نه آنم که دگر گوش به تزویر کنم
دور شو ازبرم ای زاهد و بیهوده مگوی
(خرمشاهی، ۱۳۷۲: ۱۸۹)

باید توجه داشت هرچند مولوی در مثنوی برای درمان هر دردی نسخه‌ی جدگانه‌ای پیچیده ولی یک نسخه‌ی اختصاصی نیز برای سالکان طریقت دارد که برای درمان همه‌ی دردها و آلام بشری کافی و شافی است و آن چیزی نیست جز اکسیر عشق و محبت که در «داروخانه‌ی طبیبان الهی و دوای مجرّب صوفیه و عارفان محقق است». (همایی، ج ۲: ۷۹۳)

از محبت دُردها صافی شود
شاد باش ای عشق خوش سودای ما
ای طبیب جمله علّتهای ما
ای تو افلاطون و ناموس ما

نسخه‌های شفا بخش عرفانی بر اوصاف نکوهیده‌ی اخلاقی

هر که را جامه ز عشقی چاک شد

او ز حرص و عیب کلی پاک شد

(مثنوی، ۱/۲-۲۴-۱۵۳۰)

نتیجه :

انسان برای رسیدن به سعادت و کمال مطلوب خود، باید گوهر دل را که حقیقت آدمی است در بوته‌ی ریاضت و مجاهدت قرار داده و اخلاق ذمیمه را که مایه‌ی اصلی کدورت و تیرگی اوست از وی بزداید و به اخلاق حمیده و سجایای پسندیده زینت بخشد. بنابراین ضروری است علل پیدایش خلق و خوی ناپسند شناخته و نسخه‌های لازم برای درمان آن پیچیده شود تا دل، صفاتی از دست رفته خود را بازیابد و به تماشای جمال محظوظ بنشیند که غایت وجودی اوست.

از جمله آفت‌هایی که سد راه کمال آدمی است شکم پرستی و پرخوری است که دل را سخت و کورگرداند و اندیشه را کند کرده و نور معرفت را می‌کشد ولذا کاهش تدریجی غذا توصیه شده تا به این وسیله کم خوردن آسان گردد و تبدیل به عادت شود. آفت دیگر پر حرفی است که با گفتن سخنان بیهوده وغیر ضرور، دروغ، سخن چینی، غیبت و...بسیار زیانبارنده؛ بنابراین یا باید نیکو سخن گفت ویا خاموش ماند.

آفت دیگر خشم است که سبب کینه و حسد گردیده و موجبات هلاکت آدمی را فراهم می‌آورد و وقتی شخص آن را رها می‌سازد که به توفیق الهی دارای باطنی رحمانی شود و با مردان کامل مصاحب و همنشین باشد و زمینه‌های نزول رحمت الهی را فراهم نماید و با فرو خوردن خشم خوشنودی خدای تعالی جوید.

آفت دیگر دوستی دنیا و آرزوهای طولانی است و علاج آن حضور قلب و فکر صافی و روشن و استماع حکم و مواعظ و اندرز از قلوب طاهره، ایمان به خدا و روز قیامت و ایقان و ثواب و عقاب و توجه به حقارت دنیا و نفاست آخرت است که سبب دوری از امور دنیوی می‌گردد. بُخل نیز آفتی عظیم در راه دین و خلقی نکوهیده و خصلتی ناپسندیده می‌باشد و تا بنده بدان گرفتار باشد از رستگاری دور است و در مقابل سخا، دری است گشوده به روی بهشت. همچنین حرص و طمع موجب خواری بوده و قناعت گنج سرشاری است که سبب عزّت و آزادگی و آرامش و بی‌نیازی می‌گردد.

فصل نامه‌ی علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی «ادب و عرفان»

جاه طلبی و ریاست جویی مهم‌ترین و سخت‌ترین سد و مانع و محکم‌ترین بندی است که در راه خدا با آن روپرتو می‌شوند و سرانجام به الوهیت می‌انجامد و باید درمان شود. بیشتر خلق در طلب جاه و حشمت و نام نیکو و ثنا خلق هلاک شده‌اند و از این آفت کسی خلاص یابد که نام نیک نجوید و به گم نامی قناعت کند. کسی که دارای بصیرت باشد می‌داند که جاه زودگذر است و همچون موج دریاست که دوام ندارد.

آفت عجب و خودبینی، کبر و غرور نیز بسیار است و در حقیقت دشمنی با حق عزّوجل است و در مقابل تواضع و فروتنی کلید همه‌ی نیکوئی‌ها و خوبی‌هast. علاج آن است که حق تعالی را بشناسد و بداند که مقام کبیری‌ای و عظمت تنها شایسته اوست، پس بهتر است که در همه احوال و افعال خود راه متواضعان را در پیش گیرد.

ربا کردن در عبادات نیز از گناهان کبیره است و به شرک نزدیک است و سبب خشم خدای تعالی گردد؛ ولی اخلاص سبب می‌گردد که دل نورانی و الطاف مکاشفات بر او گشاده گردد و با خدای انس گیرد. البته نسخه‌ی اختصاصی سالکان طریقت، اکسیر عشق و محبت است که برای درمان جمله‌ی دردها و آلام بشری کفایت می‌کند.

نسخه‌های شفا بخش عرفانی بر او صاف نکوهیده اخلاقی

كتاب نامه :
قرآن کریم.

- ابن عربی،شیخ محبی‌الدین. بی‌تا. فصوص الحكم. شرح خوارزمی. به اهتمام نجیب مایل هروی. تهران: انتشارات مولی.
- انصاری، خواجه عبدالله. 1368. رسائل جامع خواجه عبدالله انصاری. با مقدمه و شرح حال کامل به قلم حاج سلطان حسین تابنده‌ی گنابادی. تهران: انتشارات صالح، چاپ چهارم.
- مولانا جلال الدین محمد. 1387. غزلیات شمس تبریز. مقدمه، گزینش، و تفسیر محمد رضا شفیعی کدکنی. تهران: انتشارات سخن.
- جامی، نورالدین عبدالرحمن. 1377. نفحات الانس من حضرات القدس. تهران: انتشارات اطلاعات، چاپ سوم.
- جان، بی، ناس. 1375. تاریخ جامع ادیان. ترجمه‌ی علی اصغر حکمت. تهران: علمی و فرهنگی، چاپ هشتم.
- حلبی، علی اصغر. 1376. مبادی عرفان و احوال عارفان. تهران: اساطیر.
- خواجه حافظ شیرازی، مولانا شمس الدین محمد. 1371. دیوان غزلیات. به کوشش خلیل خطیب رهبر. تهران: انتشارات صفوی علیشاه، چاپ دهم.
- خرمشاهی، بهاء الدین. 1372. حافظ نامه. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- دشتی، محمد. 1379. نهج البلاغه‌ی. تهران: موسسه‌ی فرهنگی انتشاراتی شاکر.
- ذبیحی، سید عثمان. 1382. قطراتی از ژاله‌های لاله‌ی خزر. تهران: نشر احسان.
- رهبر، محمد تقی و محمد حسن رحیمیان. 1377. اخلاق و تربیت اسلامی. تهران: سمت.
- زمانی، کریم. 1378. شرح جامع مثنوی معنوی. تهران: انتشارات اطلاعات، چاپ هشتم.
- سجادی، سید جعفر. 1370. فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی. تهران: انتشارات طهوری.
- سراج توسي، ابونصر. 1382. اللُّمَعُ فِي التَّصُوفِ. ترجمه‌ی مهدی مجتبی. تهران: اساطیر.
- عباسی، شهاب الدین. 1384. گنجینه‌ی معنوی مولانا. تهران: انتشارات مروارید.
- عطار نیشابوری، شیخ فرید الدین. 1372. تذكرة الاولیا. تصحیح محمد استعلامی. تهران: انتشارات زوار، چاپ هفتم.
- غزالی، ابوحامد. 1371. احیاء علوم الدین. ترجمه‌ی مؤید الدین خوارزمی. تهران: علمی و فرهنگی، چاپ سوم.
- 1352. کیمیای سعادت. تصحیح احمد آرام. تهران: انتشارات کتابخانه‌ی مرکزی.

فصل نامه‌ی علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی «ادب و عرفان»

1380. کتاب الأربعین. ترجمه‌ی برهان الدین حمدی. تهران: انتشارات اطلاعات، چاپ هشتم.
1374. قشیری، ابوالقاسم. با توضیحات واستدراکات بدیع الزمان فروزانفر. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم.
1382. کاشانی، عزالدین محمود. مصباح الهدایه و مفتاح الكرامه. تصحیح عفت کرباسی و محمددرضا برزگر. تهران: زوار.
1375. کافشی، ملاحسین. لب لباب مثنوی. تهران: اساطیر.
1376. گوهرین، سید صادق. شرح اصطلاحات تصوّف. تهران: زوار.
1371. میبدی، ابوالفضل رشیدالدین. کشف الاسرار و عَدَةُ الأَبْرَار. به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت. تهران: نامیرکبیر، چاپ پنجم.
1377. نسفی، عزیزالدین. الانسان الكامل. تهران: کتابخانه‌ی طهوری، چاپ چهارم.
1371. هجویری غزنوی، علی. کشف المحبوب. تهران: کتابخانه‌ی طهوری، چاپ دوم.
- همایی، جلال‌بی‌تا. مولوی نامه. تهران: آگاه.
1383. یشربی، سید یحیی. عرفان عملی در اسلام. قم: نشر معارف.
1383. یوسفی فر، شهرام. عرفان پلی میان فرهنگها. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.